



روایت و کنش جمعی

ناشر: نشر اطراف

نویسنده: فردریک دبلیو میر

مترجم: الهام شوشتری زاده

سال نشر: ۱۳۹۹

فردریک دبلیو میر در کتاب روایت و کنش جمعی، به بررسی موضوعی پرداخته که هم برای نظریه‌پردازان ادبی جالب توجه است و هم برای جامعه‌شناسان. این موضوع تأثیر قصه و روایت را بر رفتارهای اجتماعی و سیاسی بررسی می‌کند و به خوبی نشان می‌دهد که چگونه روایت‌ها می‌توانند هویت فردی و جمعی انسان‌ها را شکل دهند و آن را هدایت کنند. درواقع این اثر می‌تواند آغازی باشد بر نظریه‌پردازی روایت‌محور در زمینه‌ی علوم سیاسی و اجتماعی.

زمینه‌ی بحث میر در کتاب روایت و کنش جمعی، بیشتر مربوط به تاریخ و سیاست است. در واقع نویسنده اثر بیش از هر چیز به تأثیر روایت‌ها بر شکل‌گیری کنش‌ها و جنبش‌های سیاسی - اجتماعی توجه کرده است. برای مثال به شکل‌گیری تجمع‌های انتخاباتی و اعتراضی اشاره می‌کند و از کنش‌های جمعی سخن می‌گوید که شهروندان جوامع گوناگون برای دغدغه‌ها و مشکلات پیش‌آمده گرد هم می‌آیند و گاه کارهای خارق‌العاده‌ای نیز انجام می‌دهند. با این حال، نویسنده دیگر جنبه‌های این موضوع را قلم نینداخته است؛ به عنوان مثال درباره دلایل علمی تأثیرپذیری افراد از داستان‌ها توضیحاتی ارائه داده است.

این کتاب به کسانی که دوست دارند در حوزه‌های سیاست، جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی و نظریه‌های ادبی مطالعه کنند، پیشنهاد می‌شود.



**مرکز نسرا سازمان فضای
مجازی بسیج استان یزد**

 **@NASRA_YAZD**

 **@NASRA.YAZD**



فهرست مطالب :

سخن ناشر

یادداشت مترجم

پیش‌گفتار نویسنده

۱- مقدمه

بخش اول: کنش جمعی

۲- مسائل کنش جمعی

۳- نظریه‌های کنش جمعی و آغاز بحث روایت

بخش دوم: روایت، ذهن و انگیزه

۴- حیوان قصه‌گو

۵- افسون قصه‌ها

بخش سوم: روایت و کنش جمعی

۶- برساختن خیر جمعی

۷- برانگیختن کنش جمعی

جمع‌بندی

فهرست اسامی خاص

فهرست اصطلاحات تخصصی

کتاب‌شناسی

مسائل کنش جمعی

کنش جمعی شاید مسئله محوری زندگی اجتماعی باشد در موقعیت‌های بی‌شمار در کسب و کار، خانواده ورزش، سیاست و در واقع در همه جنبه‌های زندگی، کنش جمعی هماهنگ در مقایسه با کنش فردی ناهماهنگ می‌تواند به نتایج بهتری منجر شود. با این حال، موانع بزرگی سر راه کنش موفق جمعی وجود دارد.

بیشتر نوشته‌های معاصر درباره مسئله کنش جمعی بر موانع همکاری برای تحقق خیر عمومی متمرکزند؛ بر وضعیت‌هایی که در آن همه گروه‌های اجتماع از کنش جمعی سود می‌برند؛ اما باز هم هر گروه وسوسه می‌شود از کنش‌های دیگران «مفت سواری» بگیرد. با این حال، تمرکز بر همکاری معمولاً باعث می‌شود دو مانع دیگر کنش جمعی از نظر پنهان بمانند. مسئله بالقوه دوم خاطر جمعی است. گاهی افراد واقعاً همکاری را ترجیح می‌دهند؛ اما فقط وقتی همکاری می‌کنند که مطمئن باشند دیگران هم چنین می‌کنند. در این شرایط، مسئله‌ای که باید راه‌حش را پیدا کنیم چگونه خاطر جمع کردن افراد است؛ مسئله‌ای بسیار فراگیرتر از آنچه ابتدا در این نوشته‌ها تصور می‌شد؛ اما مانع شایع سومی هم وجود دارد: هماهنگی این مسئله وقتی پیش می‌آید که بیش از یک راه برای همکاری وجود داشته باشد و در نتیجه، شکل و شمایل همکاری روشن و واضح نباشد. این سه موضوع، همکاری، خاطر جمعی و هماهنگی را می‌شود مؤلفه‌های سازنده مسئله کنش جمعی قلمداد کرد، البته با فرض وجود هدفی که منافع مشترک همه را تأمین می‌کند یا به عبارت دیگر، با فرض وجود خیر جمعی.

اما نوشته‌ها درباره کنش جمعی عمدتاً این نکته را نادیده می‌گیرند که گاهی وقتی کسی بخواهد اجتماع را به کنش جمعی برانگیزد مانعی حتی بزرگ‌تر از این‌ها هم پیشرو دارد: بر ساختن نفعی مشترک در یک هدف جمعی. در ادامه توضیح می‌دهم که خیر عمومی اغلب باید بر ساخته شود، گاهی چون اعضای گروه متوجه نیستند بعضی رخدادهای چگونه می‌توانند بر منافعشان تأثیر بگذارند و مهم‌تر از آن گاهی چون خود منافع و دغدغه‌های اعضای گروه هم باید بر ساخته شوند.

خیر جمعی معضلات اجتماعی و مفت سواری

وقتی با خیر عمومی سروکار داریم مسئله این است که چگونه افراد را به همکاری سوق دهیم. خیر عمومی خیری است که دو ویژگی توأمان دارد: انحصار ناپذیری (یعنی اگر نصیب یکی شود نصیب همه می‌شود) و غیر رقابتی بودن (یعنی مصرفش توسط یکی مانع مصرفش توسط دیگران نمی‌شود). دفاع ملی و فانوس دریایی مثال‌های کلاسیک خیر عمومی‌اند. مشکل این است که اگر همه کسانی که از چنین خیری فایده می‌برند فقط بر مبنای محاسبه سود و زیان، درباره همکاری یا عدم همکاری تصمیم بگیرند، هیچ یک از آنها داوطلب هزینه دادن برای چنین خیری نیست چون می‌تواند بدون پرداخت هزینه هم از آن سود ببرد و بنابراین، همگی برای شانه خالی کردن از همکاری یا مفت سواری با زحمت دیگران انگیزه دارند.

مسئله مربوط به خیر عمومی را می‌شود در قالب یک بازی چندعاملی دوراهی اجتماعی مدل‌سازی کرد که از همان منطق دوراهی زندانی پیروی می‌کند. مثل معمای دوعاملی دوراهی زندانی، این جا هم هر بازیکن می‌تواند بین هزینه دادن برای خیر عمومی (همکاری) یا مفت سواری گرفتن از زحمت دیگران (روگردانی) یکی را انتخاب کند.

باید توجه کنیم که خیرهای عمومی واقعاً خالص اندک‌اند. خیر عمومی ناخالص یعنی خیری که هم بعضی ویژگی‌های خیر عمومی را دارد و هم بعضی ویژگی‌های خیر خصوصی را. مثلاً آموزش که اغلب خیر عمومی قلمداد می‌شود دست کم تا اندازه‌های خصوصی است؛ چون تا حدودی انحصار پذیر است (مزایای آموزش عمدتاً نصیب کسانی می‌شود که آموزش ببینند). می‌شود گفت منفعت ناشی از خیر عمومی ناخالص به برون‌ریزها شبیه است.

خاطر جمعی

مسئله همکاری فقط به وضعیت‌های قابل مدل‌سازی در قالب دوراهی اجتماعی محدود نیست. وقتی سود نهایی به همکاری یا عدم همکاری دیگران وابسته است بازی شکار گوزن می‌تواند مدل بهتری باشد. همان‌طور که روسو نوشت ناگر مسئله فقط شکار گوزن بود، همه خوب می‌دانستند باید در کمینگاه بمانند؛ اما اگر از قضای روزگار خرگوشی از دیدرس یکی از شکارچی‌ها می‌گذشت، مطمئن باشید تردیدی به دل راه نمی‌داد و تعقیبش می‌کرد. اگر برای شکار گوزن لازم باشد چند شکارچی دورش حلقه بزنند فقط با همکاری همه است که گوزن به دام می‌افتد. هر شکارچی تا وقتی که مطمئن باشد دیگران در کمینگاه می‌مانند - یعنی همکاری می‌کنند - همکاری را به روگردانی ترجیح می‌دهد؛ چون داشتن سهمی از گوشت گوزن بهتر از شکار خرگوش است. اما اگر به دلیلی معتقد باشد دیگران کمینگاه را ترک می‌کنند، ترک کمینگاه برای خودش هم گزینه جذاب‌تری

می‌شود چون می‌داند گوزن احتمالاً فرار می‌کند. بنابراین، اینجا مسئله مهم خاطر جمعی متقابل است - اگر همه از همکاری دیگران خاطر جمع باشند تک تکشان همکاری می‌کنند - و به همین دلیل بازی شکار گوزن را خیلی وقت‌ها بازی خاطر جمعی هم می‌نامند.

هماهنگی همکاری

میل به همکاری برای تحقق خیر جمعی لازم است؛ اما ممکن است کافی نباشد. بیرون از دنیای بازی‌های ساده و در جهان واقعی کسب‌وکار و سیاست و زندگی اجتماعی، تقریباً همیشه راه‌های متعددی برای تحقق یک هدف جمعی داریم. تولیدکنندگان گیرنده‌های تلویزیونی، سازندگان برنامه‌های تلویزیونی و شرکت‌های پخش تلویزیونی همگی از رواج تلویزیون‌های وضوح بالا اچ دی سود می‌برند؛ اما کدام استاندارد فنی اچ دی باید رایج

شود؟ مخالفان جنگ از سیاست ایالات متحده در عراق خشمگین‌اند اما چطور و کجا و کی باید برای اعتراض جمع شوند؟ شهروندان می‌خواهند به قربانیان گردباد یا سونامی کمک کنند؛ اما کمک‌های مردمی را چگونه باید به دست آنها برسانند؟ در این موقعیت‌ها و خیلی از موقعیت‌های دیگر دغدغه ما فقط غلبه بر وسوسه مفت سواری نیست هماهنگی کنش جمعی هم هست.

برساختن خیر جمعی

این نکته که گاهی خیر باید برساخته شود معمولاً در آثار مربوط به کنش جمعی مغفول می‌ماند. در واقع معمولاً مسئله را چنان تعریف می‌کنند که وجود منفعت مشترک به صورت تلویحی در دلش نهفته باشد. با این حال کسانی که می‌خواهند اجتماع را به کنش جمعی برانگیزند نباید وجود منافع مشترک را بدیهی فرض کنند. مبنای همه منافع از آنچه معمولاً تصور می‌کنیم بسیار مغشوش‌تر است، اول، حتی اگر مجموعه ثابتی از منافع بنیادین - در قدرت، ثروت، امنیت و مانند اینها - داشته باشیم شاید واضح نباشد که بعضی از نتایج کنش جمعی واقعاً چه تأثیری بر این منافع می‌گذارند یا به عبارت دیگر، این نتایج چه سودی برای ما دارند. دوم، ما منافع و علایق زیادی داریم که نمی‌شود به این نوع منافع بنیادین (و خود مدار) تقلیلشان داد، از جمله منافع نوع‌دوستانه، ایدئولوژیک و میهن‌دوستانه که همگی باید برساخته شوند. و سوم، اگر منافع برساخته باشند مسئله دیگری پیش می‌آید: چگونه می‌شود منافع و علایق فردی را با دغدغه‌های مشترک مربوط به خیری جمعی همسو کرد؟ به همین دلایل به تعریف کلی‌تری از مسئله کنش جمعی نیاز داریم که در نظر بگیرد گروه‌ها چگونه به باورها و ارزش‌گذاری‌های مشترکی درباره پیامدها می‌رسند.

نظریه کنش‌های جمعی اغلب برساختن منافع مشترک را نادیده می‌گیرند حتی وقتی ایجاد منافع مشترک صرفاً مستلزم اطلاع‌رسانی و توضیح درباره تأثیرشان بر خواسته‌های فردی است. وقتی پای انگیزه‌های غیر خود مدار نوع‌دوستانه، ایدئولوژیک یا میهن‌دوستانه در میان باشد، برساختن منافع مشترک مهم‌تر هم می‌شود و نباید نادیده‌اش گرفت. بیشتر وقت‌ها اولین مانع جدی کنش جمعی همین برساختن منافع و دغدغه‌های مشترک است. البته همان‌طور که در فصل بعد شرح می‌دهم، فرایندهای دیگری هم هستند که اجتماع به واسطه آنها می‌تواند باورها و منافع مشترک را حفظ کند؛ اما نقش روایت‌ها در برساختن منافع و نقش روایت مشترک در برساختن منافع مشترک ناشی از خیر جمعی هم فوق‌العاده مهم است.

انتخاب عقلانی

نظریه پردازان انتخاب عقلانی می‌کوشند دامنه انگیزه‌های ممکن کنشگران را وسیع‌تر کنند تا منافع ایدئولوژیک، نوع دوستانه یا میهن دوستانه ناشی از تحقق اهداف و مهم‌تر از آن، منافع بیانگرانه یا هویتی ناشی از خود عمل را هم در برگیرد. چنین تلاشی به ما امکان می‌دهد که عملاً همه کنش‌های جمعی را در قالب انتخاب عقلانی تفسیر کنیم. اما اگر بپذیریم انسان‌ها دغدغه‌هایی فراتر از چیزهای ابتدایی ای مثل دستاورد مادی، امنیت شخصی و مانند اینها دارند - که بی‌تردید می‌پذیریم - هم به نظریه‌ای درباره منافع و دغدغه‌ها نیاز داریم و هم به نظریه‌ای درباره پیامدهای منافع و دغدغه‌ها. چه چیزی باعث می‌شود انسان‌ها به سرنوشت دیگران، سرنوشت اندیشه‌ها یا سرنوشت جامعه اهمیت بدهند؟ چگونه گروهی متشکل از افراد مختلف می‌تواند منافع مشترکی در اهدافش تعریف کند؟ اصلاً چرا اعضای گروهی که بر مبنای منافع مشترک شکل گرفته از تلاش برای تحقق این منافع احساس رضایت می‌کنند؟

بازی‌های مکرر و تطور همکاری

شیوه دیگر رویکرد انتخاب عقلانی برای توضیح کنش جمعی این است که ببینیم چگونه همکاری از دل بازی‌های مکرر زاده می‌شود. بیشتر آثاری که چنین رویکردی دارند بر بازی‌های دو عاملی و تکرارشونده دوراهی زندانی متمرکزند. در دوراهی زندانی تک دوره‌ای یعنی بازی ای که فقط یک بار با هم مواجه می‌شوند، شکی نیست که راهبرد غالب روگردانی است. اما اگر بازیکنان بدانند بارها بازی خواهند کرد و مخصوصاً اگر ندانند دور آخر کدام دور بازیست ممکن است کاملاً عقلانی باشد که در یک دور بازی همکاری کنند تا شاید دیگران را به همکاری در دورهای بعدی برانگیزند.

به همه این دلایل، در کنار مدلی که می‌گوید چگونه همکاری، خاطر جمعی و هماهنگی از دل بازی تکرارشونده افراد شدیداً عقلانی زاده می‌شود، دست کم به مدل‌های تکمیلی دیگری هم نیاز داریم که زمینه نهادی ای که بازی‌ها در آن اتفاق می‌افتند را بهتر توضیح دهند و رفتار انسانی را دقیق‌تر به تصویر بکشند.

نهادگرایی

دومین رویکرد کلی به توضیح کنش جمعی عامل تسهیل کنش جمعی را نهادها می‌داند؛ یعنی قواعد، قوانین، قراردادهای و معاهده‌های رسمی و مانند اینها و همچنین هنجارهای غیررسمی و عرف‌های اجتماعی. نهادها می‌توانند در دوراهی‌های اجتماعی همکاری در بازی‌های شکار گوزن خاطر جمعی، و در موقعیت‌هایی که چند راه برای همکاری داریم هماهنگی را میسر کنند.

نهادگرایی، در گذشته مسئله کنش جمعی را عمدتاً نادیده می‌گرفت. در جامعه‌شناسی، کارکردگرایان ساختاری مکتب امیل دورکیم و تالکوت پارسونز معتقد بودند که نهادها خیلی ساده برای انجام یکی از کارکردهای موردنیاز جامعه پدید می‌آیند. در علوم سیاسی، مکتب کثرت‌گرای عرصه سیاست ایالات متحده هم کمابیش چنین اعتقادی داشت؛ اما قالب‌بندی تیزهوشانه اولسن درباره مسئله کنش جمعی با نخوت نظریه‌های کارکردگرایی کنش جمعی در افتاد و در نتیجه، نهادگرایی تا سال‌ها در موضع ضعف قرار گرفت.

نهادگرایی عقلانی

فرض نهادگرایی عقلانی هم، مثل انتخاب عقلانی، این است که افراد در پی بهینه‌سازی منفعتشان هستند. هدف رویکرد نهادگرایی عقلانی، به تعبیر رابرت بیتز، این است که نشان دهد «چگونه عقلانیت افراد به انسجام در سطح جامعه می‌انجامد»؛ اما نهادگرایی عقلانی خیلی بیشتر از نظریه انتخاب عقلانی بر این موضوع تأکید می‌کند که افراد در دل نهادهایی قرار گرفته‌اند که انتخابشان را مقید می‌کنند، انگیزه‌هایشان را تغییر می‌دهند و اطلاعاتشان را محدود می‌کنند. به این ترتیب، نهادگرایی عقلانی توجه ما را به شکل این نهادها جلب می‌کند.

از نگاه نهادگرایان، عقلانی نهادها با تأمین مزایای گزینشی و کاهش هزینه‌های همکاری به حل مسائل کنش جمعی کمک می‌کنند. نهادها با تسهیل فرایندهای مذاکره، امکان‌پذیر کردن تعهد و اجرای قراردادهای توافق‌های همکاری محور را تقویت می‌کنند. نهادها خاطر جمعی می‌دهند و تک برخوردها را به بازی‌های تکرارشونده تبدیل می‌کنند. نهادها برای کنش جمعی هماهنگ‌آهنگی فوق‌العاده دارند. قواعد عرفی به ما امکان می‌دهند انتخاب‌های دیگران را پیش‌بینی کنیم و به این ترتیب عملاً تعداد راه‌حل‌های ممکن را محدود کنند. رانندگی در سمت راست خیابان، پروتکل مشترک اینترنت، معنای واژه‌ها و بسیاری از عرف‌ها و قراردادهای اجتماعی دیگر اساساً راه‌حلهایی برای مسئله هماهنگی هستند.

رفتارگرایی نهادی

درست برعکس نهادگرایی عقلانی، رفتارگرایی نهادی می‌گوید انسان‌ها - دست بالا که بگیریم - «عقلانیت محدود» دارند، از «ناهماهنگی شناختی» اجتناب می‌کنند و دچار «خساست شناختی» هستند؛ یعنی به الگوهای فکری آشنا و بی‌زحمت می‌چسبند. درسی سال گذشته، آثار بسیار زیادی در حوزه علوم شناختی - روان‌شناسی، اقتصاد رفتاری، علوم عصب‌شناختی و رشته‌های مرتبط - به شکلی متقاعدکننده از محدودیت‌های زیست‌شناسانه ظرفیت تحلیلی ما پرده برداشته‌اند. گرچه تنوع چشمگیری در آثار این حوزه وجود دارد، یکی از اصول مشترکشان این است که چنین محدودیت‌هایی انسان‌ها را وامی‌دارند به محیط نهادینه‌ای تکیه کنند که به اندیشه و رفتار



ساختار می‌بخشد. به تعبیر هربرت سایمن «انسان‌ها، اگر در قالب موجودات رفتارگر دیده شوند، بسیار ساده‌اند. پیچیدگی آشکار رفتار ما در گذر زمان عمدتاً تابع پیچیدگی محیطی است که گذارمان به آن افتاده است.»

ساخت‌گرایی اجتماعی

سومین شیوه فکرکردن به ماهیت رفتار اجتماعی و احتمالاً توضیح کنش جمعی ساخت‌گرایی اجتماعی است. ساخت‌گرایی اجتماعی هم مثل انتخاب عقلانی و مکتب نهادی جریان بزرگ و متنوعی است. با این حال، دو گزاره بنیادین دارد: اول این که نمادها، تصورات، ایدئولوژی‌ها، روایت‌ها، ادیان و دیگر ساختارهای مفهومی فرهنگ برای فهم رفتار انسان لازم‌اند و دوم این که این ساختارها از دل فرایندهای گفتمان اجتماعی و ارتباطات برمی‌آیند و به‌واسطه آنها رواج می‌یابند.

ریشه‌های فکری اندیشه ساخت‌گرا را در آثار جورج هربرت مید، فردریک بارتلت، لف ویگوتسکی، کنت برک و کلود لوی استراوس می‌یابیم. همان‌طور که برک می‌گوید همه این صاحب‌نظران بررسی کرده‌اند که انسان تا چه حد «به‌واسطه ابزارهای ساخته خودش از شرایط طبیعی‌اش جدا می‌شود». تفکر ساخت‌گرا در بسیاری از حوزه‌ها شدیداً تأثیرگذار بوده است. در انسان‌شناسی فرهنگی نوشته‌های ویکتور ترنر و کلیفورد گیرتز توجه به نمادگرایی را احیا کردند. در مطالعات فرهنگی، میشل فوکو و ژاک دریدا توجهشان را بر نقش زبان و نشانه‌های دیگر به‌مثابه ابزارهای قدرت متمرکز کردند. ساخت اجتماعی واقعیت (۱۹۶۶)، کتاب پیتربرگر و توماس لاکمن، تأثیر عظیمی بر همه علوم اجتماعی گذاشت. جروم برونر، جیمز ورچ و بسیاری دیگر در مطالعه بنیان‌های اجتماعی آموزش تأثیرگذار بودند.

حيوان قصه‌گو

ما انسان‌ها هر چیز دیگری هم که باشیم حیوان قصه‌گوییم به تعبیر باربارا هاردی، ما «در قالب روایت خواب می‌بینیم؛ در قالب روایت، خیال‌بافی می‌کنیم؛ در قالب روایت، به یاد می‌آوریم، پیش‌بینی می‌کنیم، آرزو می‌کنیم، دلسرد می‌شویم، باور می‌کنیم، شک می‌کنیم، نقشه می‌کشیم، اصلاح می‌کنیم، انتقاد می‌کنیم، طرحی نو می‌ریزیم، شایعه می‌پراکنیم، یاد می‌گیریم، نفرت می‌ورزیم و زندگی می‌کنیم.» با همه اینها روایت چنان همه‌جا حاضر است در بازی‌ها و سیاست ما که درک کامل گستره و دلالت‌های ضمنی روایتگری‌مان دشوار می‌شود.

رمزگان روایی

قصه چیست؟ چیزهای آشناتر از روایت کم شمارند اما شاید آشنا درست همین بودن روایت است که باعث می‌شود چهارچوب بندی مفهوم روایت وقتی می‌خواهیم تعریفش کنیم بی‌اندازه دشوار باشد وقتی قصه‌ای می‌شنویم متوجه قصه بودنش می‌شویم؛ اما تعریف این که چه چیزی قصه است و چه چیزی قصه نیست، این قدرها ساده نیست. در نوشته‌های علمی هم اجماع مشخصی وجود ندارد. ساختارگرایان معمولاً به فرم توجه می‌کنند و قصه را عمدتاً در قالب پیرنگ تعریف می‌کنند: «روایت ... را می‌شود بازنمایی رخدادها و وضعیت‌های واقعی یا تخیلی با توالی زمانی تعریف کرد.» افزون بر این، ساختارگرایان می‌گویند توالی‌ها باید فرمی کلی هم داشته باشند؛ نظری که یادآور بوطیقای ارسطوست: «و کل یعنی چیزی که آغاز میانه و پایانی دارد.» در مقابل، کارکردگرایان کمتر به ساختار و بیشتر به کارکردهای روایت توجه می‌کنند مخصوصاً به بده‌بستان راوی و خواننده / شنونده و به چگونگی بهره‌گیری از روایت برای برساختن و انتقال معنا. از نظر کارکردگرایان، در تعیین مرزهای روایت نقش ساختار متن کم‌رنگ‌تر از نقش نیت گوینده و فهم شنونده است؛ مثلاً دیوید رادرام می‌گوید شاید مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها درباره نحوه ساخت ماکت هواپیما هیچ شباهتی به روایت نداشته باشد اما این که روایت محسوب شود یا نه در نهایت، به «استفاده‌ای که از متن می‌شود» بستگی دارد. اگر دستورالعمل‌ها را در قالب فرایندی با یک آغاز، یک میانه (با کمی کشمکش) و یک پایان محتمل قهرمانانه بفهمیم، این فرایند می‌تواند خصلت‌های روایت را داشته باشد.

حلول فصل مناقشه ساختارگرایان و کارکردگرایان برای مقصودی که ما داریم لازم نیست؛ تعریف مفیدی از روایت می‌تواند هم شامل فرم شود و هم شامل کارکرد. تعیین حدودمرز دقیق این مفهوم این که چه چیزی «قصه» است و چه چیزی قصه، نیست هم ضروری نیست. تمرکز بر کهن‌الگوهای موجود در اصل مفهوم سودمندتر است. این که توصیف انفجار بزرگ و پیدایش جهان قصه است یا نه شاید مبهم باشد؛ اما چندان تردیدی نیست که شل قرمزی کاملاً در مقوله قصه می‌گنجد. چنین راهبردی به ما امکان می‌دهد درباره روایت‌مندی برساخت‌های نمادین بسته به این که تا چه حد از بعضی عناصر اساسی روایت برخوردارند حرف بزنیم.

پیش از این که سراغ بحث عناصر اصلی روایت برویم بگذارید واضح بگویم که کاملاً متوجه تنوع حیرت‌انگیز شکل‌هایی که روایت‌ها در بسترها و فرهنگ‌های مختلف به خود می‌گیرند هستیم و از فراوانی کارکردهای روایت‌ها هم خبر. دارم افسانه هویی‌ها ۲۳ درباره خلقت جهان با اولیس جویس از زمین تا آسمان فرق دارد. باین حال، بهتر است به جای تفاوت‌ها به عناصر مشترک توجه کنیم اول، درست همان‌طور که تنوع شگفت‌آور حیات از یک رمزگان ژنتیک ساده و مشترک پدیدآمده است تنوع عظیم فرم و کارکرد روایت را هم یک رمزگان روایی ۲۳ نسبتاً ساده و مشترک ممکن کرده است، دوم، بیشتر قصه‌هایی که قادرمان می‌کنند از معنای جهان سر در بیاوریم، عواطفمان

را بر می‌انگیزند هویت‌مان را تثبیت می‌کنند و ما را به کنش سوق می‌دهند فرم‌های نسبتاً ساده‌ای دارند. سوم، قصه‌هایی که بیشترین اهمیت را در کنش جمعی دارند قصه‌های برآمده از فرهنگ عامه‌اند؛ قصه‌هایی که معمولاً فرم‌های ساده‌تری دارند و بنابراین احتمال تطابقشان با کهن‌الگوهای اصلی هم بیشتر است. تصادفی نیست که صاحب‌نظران فولکلور و اسطوره‌شناسی معمولاً بیشتر به اشتراکات ساختار و کارکرد فکر می‌کنند تا به تفاوت‌ها.

پی‌رنگ

قصه‌ها پی‌رنگ دارند و پی‌رنگ یعنی توالی رخدادها. اما قصه فقط چند رخداد متوالی نیست. اگر بود، وقایع نگاری‌هایی مثل گزارش سفر کشتی‌ها هم قصه حساب می‌شدند. همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، از نگاه، ارسطو، فرم کلی پی‌رنگ باید، آغاز یعنی چیزی که خودش لزوماً دنباله چیزی نیست و طبیعتاً چیزی در دنباله‌اش دارد؛ پایان یعنی چیزی که خودش طبیعتاً دنباله چیزی است... و هیچ‌چیز دیگری دنباله‌اش نیست؛ و میانه یعنی چیزی که به اقتضای طبیعتش هم دنباله چیزی است و هم دنباله‌ای دارد؛ بنابراین پی‌رنگ خوش‌ساخت نمی‌تواند هر جا که می‌پسندیم شروع شود یا به پایان برسد.

شخصیت

قصه‌ها شخصیت‌هایی دارند؛ کنشگرانی که باعث اتفاق‌ها می‌شوند یا اتفاق‌های قصه برای آنها رخ می‌دهند. شخصیت‌های بیشتر قصه‌ها انسان هستند؛ اما تقریباً هر چیزی می‌تواند شخصیت قصه باشد: کشورها، جانوران، ربات‌ها، وپروس‌ها، مفاهیم آب‌وهوا و هر چیز دیگر. معمولاً قصه شخصیتی اصلی دارد که بخت و اقبالش تا حد زیادی تعیین‌کننده صعودی یا نزولی بودن پی‌رنگ است. واژه شخصیت بر خصلت‌های کنشگران هم دلالت می‌کند این که نیکوکارند، یا بدکار، زیرک‌اند یا ابله، پنهان‌کارند یا صادق و خیلی از دیگر ویژگی‌های ممکن. گوناگونی تیپ‌های شخصیتی از بعضی جهات بی‌انتهاست اما همه شخصیت‌ها را درست مثل پی‌رنگ‌ها می‌شود به تعداد محدودی الگوی اولیه اصلی ربط داد.

معنا

علاوه بر پی‌رنگ و شخصیت، قصه‌ها مقصودی هم دارند و معنایی را منتقل می‌کنند همان‌طور که کاترین کولر ریسمن می‌گوید، «هر راوی خوبی سعی می‌کند اتهام تلویحی بی‌معنا بودن قصه‌اش را رد کند تا کسی نپرسد "حالا که چه؟"» معنای قصه از فرمش - هم به لحاظ شکل مشخص گفتن قصه (سوژه) و هم به لحاظ ساختار

بنیادینش (موتوس) جداست. معنای عمیق‌تر یا فابولا یعنی پند یا درس کلی‌تری که باید از قصه‌ای خاص بگیریم. فابولا را می‌شود به قالب «این قصه‌ای است درباره این که چه می‌شود اگر...» درآورد. در پیترو خرگوشه، فابولا چنین چیزی است: «آن بیرون خطرناک است و بچه‌ها باید به هشدارهای والدینشان توجه کنند.» فابولای افسانه ایکاروس این است که «خیالباف‌هایی که بیش از حد اوج بگیرند می‌سوزند و به زمین می‌افتند» یا شاید هم «پسرهایی که به حرف پدرشان گوش ندهند چنین بلایی سرشان می‌آید». معنای قصه به الگوهای عامی ارتباط دارد که پیش چشم می‌گذارد؛ الگوهای درباره این که چرا چیزها چنین‌اند، جهان چگونه عمل می‌کند یا باید چگونه باشد. به تعبیر ویکتور ترنر «معنا تنها مقوله‌ای است که ارتباط جزء به کل زندگی را تمام و کمال در بر می‌گیرد.»

برونر می‌گوید همه قصه‌ها قضاوتی اخلاقی در خود دارند: «قصه‌گویی ناگزیر یعنی موضع‌گیری اخلاقی، حتی اگر شده موضع‌گیری اخلاقی علیه موضع‌گیری اخلاقی» چون پیرنگ‌ها از خوب به بد یا از بد به خوب حرکت کنند، ناچار با ارزیابی همراه‌اند. البته بعضی قصه‌ها پندهای صریح دارند، از حکایت‌های ازوپ گرفته تا تمثیل سامری نیکوکار. در قصه‌هایی دیگر، درس قصه مبهم‌تر است اما تا وقتی که بتوانیم آدم خوب‌ها را از آدم بد‌ها و رفتار قهرمانانه را از رفتار شرورانه تفکیک کنیم، قصه جنبه‌ای اخلاقی دارد.

معنا آشکارا در متن قرار نگرفته، است، بلکه محصول ذهن خوانندگان یا شنوندگانش هم هست. قصه به واسطه راوی برای مخاطب گفته می‌شود حتی اگر مخاطب هم خود راوی باشد. مخاطب با انتظارات، پیش‌فرض‌ها، جهان‌بینی‌ها پسندها و روایت‌هایی پیشینی سراغ قصه می‌آید. محققانی که تفسیر خواننده در کانون توجهشان است معمولاً بر این نکته تأکید می‌کنند که ما طرح‌واره‌های شخصی‌مان را با خود به متن می‌آوریم و هیچ‌دو نفری از یک قصه به معناهای یکسان نمی‌رسند. باین‌حال، تا وقتی که تفسیرهای فردی ما از قصه‌ها به واسطه رمزگان روایی مشترکی به‌دست‌آمده، باشند، امکان همگرایی چشمگیرشان وجود دارد و بنابراین می‌شود از معنای یک قصه برای یک اجتماع سخن گفت.

نکته‌ای درباره حقیقت در روایت

همه قصه‌ها خیالی‌اند و بعضی از خیال‌ها حقیقی‌اند. وقتی درباره پیرنگ شخصیت و معنا حرف می‌زدیم داستان و ناداستان – خیالی و حقیقی – را چندان از هم تفکیک نکردم. یکی از جالب‌ترین ویژگی‌های قصه‌ها این است که چه آنها را «حقیقی» یعنی ناداستان بدانیم و چه «غیرحقیقی» (یعنی داستان) خصلت‌های مشابهی دارند و کمابیش دقیقاً مثل هم عمل می‌کنند. توماس شلینگ، اقتصاددان برنده جایزه نوبل در جستاری که با جمله ُ

«آسی دیشب مرد» شروع می‌شود، می‌گوید وقتی ما با تماشای مجموعه‌ای تلویزیونی مثل لسی درگیر داستان می‌شویم قسمتی از مغز ما آگاه است که لسی واقعی نمرده است و در واقع اصلاً لسی ای در کار نیست و در این مجموعه فقط یک یا شاید هم چند سگ هستند که نقش لسی را بازی می‌کنند. باین حال، باز هم گریه‌مان می‌گیرد. داستان خوب می‌تواند به اندازه ناداستان متقاعدکننده و مجاب‌کننده باشد؛ راستش، خیلی وقت‌ها حتی بیشتر.

نگرش

روایت می‌تواند با تثبیت یا تغییر نگرش ما درباره اشخاص یا موجودیت‌های دیگر متقاعدمان کند. «نگرش یعنی گرایشی روانی که به شکل ارزیابی موجودیتی خاص با درجه‌ای از حب یا بغض بیان می‌شود.» بنابراین، نگرش‌ها اساساً موضع‌گیری‌های عاطفی کلی ای هستند که در حافظه ذخیره شده‌اند. با توجه به آنچه درباره قدرت عاطفی قصه می‌دانیم عجیب نیست که قصه بتواند نگرش‌ها را تثبیت کند یا تغییر دهد. وقتی مفتون قصه‌ای باشیم ناچاریم موضعی احساسی درباره شخصیت‌هایش بگیریم: دل‌مان برای قربانی بسوزد، قهرمان را تحسین کنیم و از شخصیت شرور متنفر باشیم. یکی از تأثیرات ماندگار چنین قصه‌هایی احساسات ما درباره شخصیت‌هایشان است در واقع همان‌طور که بارتلت مدت‌ها پیش نشان داد همین موضع عاطفی یا ارزیابانه است که بهتر از هر چیزی به‌خاطر می‌ماند.

منافع

از دیدگاه کنش جمعی، بی‌تردید مهم‌ترین نکته این است که روایت‌ها می‌توانند منافع و دغدغه‌هایمان را بسازند. اندیشمندان علوم اجتماعی معمولاً وجود منافع را تردیدناپذیر و بدیهی فرض می‌کنند. اما حتی منافع و دغدغه‌های مبتنی بر خواسته‌های خود مدار بنیادینی مثل امنیت، قدرت و ثروت هم ممکن است تا حدی بر ساخته باشند. روشن است که دغدغه‌های غیر خود مدار ما هم درباره سرنوشت کسانی که برایمان مهم‌اند درباره آرمان‌هایی که ما را به تکاپو می‌اندازند و درباره فرجام جامعه‌ای که عضوش هستیم عمدتاً بر ساخته‌اند. در هر یک از این موارد روایت می‌تواند نقشی ایفا کند.

نقش روایت در بر ساختن منافع و دغدغه‌ها تا حدی به‌خاطر تأثیرش بر باورهاست. اگر باورمان این باشد که توافق‌نامه‌های تجاری شغل ما را به خطر می‌اندازند یا بازی‌های ویدئویی خشونت‌آمیز باعث رفتار بزهکارانه می‌شوند یا برای موفقیت بچه‌ها در زندگی باید آنها را به بهترین پیش‌دبستانی‌ها بفرستیم، ممکن است مخالفت با تجارت آزاد وضع مقرراتی درباره بازی‌های ویدئویی یا ثبت‌نام فرزندان در یک پیش‌دبستانی نخبه‌پرور «منفعت و

دغدغه‌مان» بشود. باورهای غلط برآمده از روایت‌های دروغ - مثلاً این که طرح بیمه درمانی اوپاما به تشکیل «کمیته‌های مرگ» می‌انجامد - می‌توانند «منفعت و دغدغه» ما را به سیاستی گره بزنند که عملاً زیان‌آور است. اما روایت‌ها به شکلی مستقیم‌تر هم بر منافع و دغدغه‌ها تأثیر می‌گذارند.

حتی منافع و دغدغه‌های مادی ساده را می‌شود با روایت ایجاد کرد. بی‌تردید، این گزاره درباره بازار چندمیلیارددلاری خودِ روایت هم صادق است، بازارِ کمابیش همه سرگرمی‌های ما از فیلم گرفته تا بازی‌های ویدئویی. تقاضای ما برای محصولات دیگر هم تا حد زیادی تحت تأثیر روایت است. همان‌طور که تحقیقات بازاریابی نشان می‌دهند روایت می‌تواند برای محصولات تقاضا ایجاد کند؛ مثلاً تقاضا برای حلقه‌های نامزدی الماس‌نشان را فقط می‌شود این‌طور فهمید که تابعی است از معنای نمادین چنین نشانه‌ای در متن روایت‌های متعارف درباره عشق، نامزدی و ازدواج. تقاضا برای اشیای عتیقه اغلب به «منشأ» آنها، به قصه همراهشان، ربط دارد. قیمت یک شمشیر سواره‌نظام ائتلاف که زمانی جب استوارت (فرمانده دلیر و جذاب سواره‌نظام در دوران جنگ داخلی آمریکا) آن را به کمر می‌بسته خیلی بیشتر از شمشیرهای دیگر است. چرا؟ چون چیزی که ارزش‌آفرین است در واقع قصه است، نه شمشیر.

اما دغدغه اصلی ما در اینجا منافع مادی خودمدار نیستند، بلکه منافعی‌اند که نزدیک‌ترین ارتباط را با کنش جمعی دارند؛ یعنی منافع نوع‌دوستانه ایدئولوژیک و میهن‌دوستانه. این منافع معمایی پیشروی ما می‌گذارند، دقیقاً به این دلیل که پیش‌بینی آنها بر اساس موقعیت مادی ممکن نیست. همه این منافع اساساً بر ساخته‌اند و اغلب - حتی شاید همیشه - با روایت برساخته می‌شوند.

منافع نوع‌دوستانه

روشن است که انسان‌ها منافع نوع‌دوستانه دارند. همان‌طور که آدام اسمیت مدت‌ها پیش گفته، «سرنوشت دیگران» دغدغه ماست و در آن منفعت داریم قربانیان گردبادها، بچه‌های پرورشگاهی و معدنچی‌هایی که زیر زمین گرفتار شده‌اند برای ما مهم‌اند. وقتی آسیبی به آنها برسد دلمان به درد می‌آید و وقتی کسی به آنها کمک می‌کند شاد می‌شویم؛ اما منبع چنین منافعی چندان آشکار نیست. بیشتر آثار و نوشته‌های موجود درباره سرچشمه‌های نوع‌دوستی انسان، نوع‌دوستی را شکلی از معامله‌به‌مثل می‌بینند و نحوه تکامل غرایز زیستی و یا هنجارهای اجتماعی معامله‌به‌مثل را بررسی می‌کنند؛ اما تمرکز صرف بر معامله‌به‌مثل باعث می‌شود خیلی از شکل‌های رفتار نوع‌دوستانه نادیده بماند و نمی‌تواند توضیح دهد که چرا میل نوع‌دوستی در بعضی موقعیت‌ها برانگیخته می‌شود و در بعضی دیگر نه.

حتی وقتی که معامله به مثلاً اصلاً محتمل نیست، انسان‌ها می‌توانند نوع دوست باشند. رابرت فرانک لنی اسکاتنیک را مثال می‌زند، رهگذری که در رود پوتوماک شیرجه زد تا مسافرانی را که هواپیمایشان بر اثر کولاک سقوط کرده بود از غرق شدن در رود یخ‌زده نجات دهد. روشن است که اسکاتنیک نمی‌توانست انتظار داشته باشد کسانی که نجات می‌داد کارش را جبران کنند. لازم نیست خیلی فکر کنیم تا بی‌شمار نمونهٔ دیگر ایثار بی‌چشمداشت هم به ذهنمان بیایند، ایثار برای فرزندانمان، اعضای جامعه‌مان و حتی غریبه‌ها. ما می‌توانیم «سامری‌های نیکوکار» باشیم.

منافع ایدئولوژیک

منافع ایدئولوژیک به سلیقه و پسند ما درباره وضعیت‌های خاصی از جهان مربوط می‌شوند: ترجیح دادن دولت محدود، حفظ محیط زیست، ممنوعیت سقط جنین و مانند اینها. پسندهای ایدئولوژیک خیلی وقت‌ها با منافع شخصی همسو هستند؛ مثلاً ثروتمندان معمولاً ایدئولوژی‌های موافق با مالیات پایین‌تر و خدمات عمومی کمتر را ترجیح می‌دهند؛ اما بعضی از منافع ایدئولوژیک پیوندهای بسیار سست‌تری با رفاه مادی دارند. وقتی مواضع ایدئولوژیک بر منافع و دغدغه‌های خودمدار مبتنی نیستند، پس چگونه است که مردم اغلب بسیار شورمندانه از آنها دفاع می‌کنند؟ یکی از پاسخ‌های این سؤال را در قدرت روایت‌های ایدئولوژیک می‌یابیم. منافع ایدئولوژیک اعضای جنبش «تی پارتی» را در نظر بگیرید. همان‌طور که تدا اسکاچپل و ونسا ویلیامسون نشان داده‌اند، اعضای خودخوانده تی پارتی - جنبش سیاسی محافظه‌کاری که کمی پس از شروع دوره ریاست‌جمهوری باراک اوباما پا گرفت - ایدئولوژی معلوم و مشخصی دارند: دولت «افسارگسیخته» شده، آزادی آماج حمله است، کمک‌های دولتی نصیب «مفت‌خورها» می‌شوند که مستحق نیستند و مهاجران تهدیدی برای ایالات متحده‌اند. نفرت عجیبی از اوباما دارند و معتقدند او واقعاً یکی از ما نیست و به تعبیر یکی از اعضای جنبش نمونه‌ای است از طبقه نخبه‌ای که از «طبقه متوسط بیزار است»؛ بنابراین رسالتشان این است که «آمریکا را پس بگیرند» و قانون اساسی و رؤیای اصلیل پدران بنیان‌گذار را تحقق بخشند.

این منافع از کجا آمده‌اند؟ شکی نیست که خیلی از اهداف هواداران تی پارتی با منافع خودمدار، همسو هستند. مثلاً مالیات کمتر برای قشری خوشایند است که از حد متوسط آمریکایی‌ها ثروتمندتر است. اما «پس گرفتن آمریکا»، احیای قانون اساسی و بازگشت به آرمان پدران بنیان‌گذار اهدافی‌اند که فقط در متن روایت معنا پیدا می‌کنند، روایتی که می‌گوید دیگران آمریکا را از چنگ ما درآورده‌اند. مبنای چنین منافع و دغدغه‌هایی قصه‌ای است که می‌گوید آزادی‌های شخصی آماج حمله‌های لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها و دولت بزرگ شده است.



منافع میهن‌دوستانه

منفعت میهن‌دوستانه یعنی نگران سرنوشت اجتماع خود بودن. روشن است که میهن‌دوستی و نوع‌دوستی پیوندی با هم دارند؛ اما میهن‌دوستی بیشتر به معنای دغدغه رفاه هم میهن خود را داشتن است و کمتر به معنای دغدغه رفاه دیگران را داشتن. ممکن است میهن‌دوستی رگه‌هایی از منفعت خودمدار هم داشته باشد؛ می‌شود استدلال کرد که اگر کشور، قبیله یا تیم من اوضاع و احوال خوبی داشته باشد، من هم اوضاع و احوال خوبی دارم؛ اما این هم ممکن است که عشق به کشور کاملاً فداکارانه باشد. در واقع کسانی هستند که حتی حاضرند برای کشورشان جان بدهند.

فارغ از همه سرچشمه‌های دیگر میهن‌دوستی، مبنای بسیاری از احساسات میهن‌دوستانه مفتون شدن در روایتی است که کشور ما (یا قبیله، خاندان، دانشگاه یا دیگر گروه‌های مشابهی که عضوشان هستیم) قهرمان همدلی بر انگیزش است و سرنوشتش نیروی پیشران اصلی پی رنگ روایت‌هایی که درباره ما _ حال چه این «ما» کشور ما باشد و چه خاندان یا دانشگاه ما _ هستند سرنوشت جمع را برایمان مهم می‌کنند. وقتی ورزشکاران ایالات متحده را در المپیک تشویق می‌کنم دلیلش این نیست که فکر می‌کنم برنده شدن در المپیک برای آمریکایی‌ها خوب است؛ بلکه این است که می‌خواهم آمریکا در درام جاری ای که اسمش المپیک است، حال و روز خوبی داشته باشد.

پایان